

دوفصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال سیزدهم / دوره جدید / شماره ۴۸ / پاییز و زمستان ۱۳۹۶
صص ۲۲-۳۹

سلفیه و امکان فهم متون دینیه برای عموم مسلمانان: ساده‌سازی دین یا نفع ضرورت وجود علما

• معصومه رادگودرزی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)

fr.raad1@gmail.com

• علیرضا نجفی نژاد

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گلستان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۳

چکیده

یکی از اصول اساسی جریان فکری سلفیه از زمان شکل‌گیری آن در قرن هفتم قمری تاکنون، عدم پذیرش انحصار تفسیر متون و صدور احکام شرعی توسط علمای مذاهب و نیز اعتقاد به «سهل الفهم» بودن نصوص دینی بوده است. به تبع این باور، اندیشمندان سلفی خواستار آزادسازی اجتهاد شده و به مذمت تقلید اجباری از یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت پرداختند. به همین دلیل، جنبش سلفی، جنبشی ضد علمایی و مساوات طلبانه شناخته می‌شد. اما در عین حال، سلف‌گرایان قرون میانه و معاصر، بر نیاز عوام مسلمانان به آموزش علوم دینی نزد علمای عالی‌رتبه و نیز تبعیت و اتباع از آنان تأکید کرده‌اند. امری که به نظر در تناقض با ادعای سهل‌الفهم بودن اسلام قرار دارد. هدف مقاله حاضر آن است، تا علت وجود این تناقض در دیدگاه سلف‌گرایان را بررسی نماید. یافته‌های پژوهش آشکار کرد که تبلیغ ساده بودن درک دین و آزادسازی امر اجتهاد در مقابله با انحصار تفسیری مذاهب اهل سنت بوده و سلف‌گرایان نه می‌خواستند و نه می‌توانستند با واگذاری تفسیر متون دینی به عامه مسلمانان، موجب هرج و مرج تفسیری شوند.

کلیدواژه‌ها: سلفیه، اجتهاد و تقلید، تفسیر متون دینی، علما، عامه مسلمانان.



مقدمه

در نواری تصویری از ابوالبراء هندی از رهبران داعش که در جولای ۲۰۱۴م به نشر رسیده است، او به مخاطبان خود می‌گوید: «قرآن را بازکن و آیاتی که در مورد جهاد آمده‌اند را بخوان، همه چیز برایت واضح می‌شود ... تمام علما برایم می‌گویند: «این جهاد فرض است، یا فرض نیست، و حالا زمان جهاد نیست ...» فراموش کن که آنها چه می‌گویند، تو خودت قرآن را بخوان و خواهی دانست که جهاد چیست».

اظهارات ابوالبراء در ارتباط با امکان استنباط مستقیم احکام شرعی از قرآن و حدیث توسط فرد مسلمان و عمل بر مبنای آن، در ادامه جریان تجدید نظر طلبانه‌ای است که در سه قرن اخیر در میان سلف‌گرایان شکل گرفت و یکی از معروف‌ترین آنان روحانی سرشناس هندی قرن ۱۸، محمد اسماعیل بن عبدالغنی دهلوی معروف به شاه اسماعیل شهید است. او در کتاب معروف خود *تقویة الایمان* که به زبان اردو نوشته شده، توضیح می‌دهد که برای درک قرآن و حدیث نیاز چندانی به آموزش و فراگیری نیست؛ زیرا پیامبر(ص) برای نشان دادن راه هدایت به انسانهای جاهل فرستاده شده بود.^۱ در طول ۲۰۰ سال گذشته، این گفته وی در کتابهای درسی زیادی در هند و پاکستان تکرار شده است و هنوز *تقویة الایمان* یکی از عمومی‌ترین و در دسترس‌ترین متون مذهبی در میان مسلمانان جنوب و جنوب شرق آسیا است.^۲ شاه ولی الله دهلوی (د ۱۷۶۲م)، حمد بن نصیر بن معمر (د ۱۸۱۰م)، محمد بن علی شوکانی (د ۱۸۳۲م) و محمد بن علی سنوسی (د ۱۸۵۹م) از سایر چهره‌های اولیه مشهور این دیدگاه فقهی می‌باشند.

امروزه در پاسخ به فتاوی مناقشه برانگیز یا اعمال غیرقابل قبول گروههای تندرو، علما و روشنفکران مسلمان اغلب روحانیان کم سواد سلفی را برای

۱. *تقویة الایمان*، صص ۴۶ و ۴۷.

2. *The Taqwiyyat al-iman (Support of the Faith)* by Shah Ismaail al-Shahid, PP.20-203.

منحرف کردن آموزه‌های صحیح قرآن و پیامبر(ص) مورد سرزنش قرار می‌دهند. آنان اظهار می‌دارند که خشونت و عقب‌ماندگی، از نتایج قابل پیش‌بینی گفته‌ها و باورهای افرادی همانند محمد اسماعیل دهلوی و پیروان معاصر آنان همچون ابوبکر بغدادی و ابوالبراء هندی است که اعلام می‌کنند اسلام بسیط و ساده است و پیامبر(ص) و اصحاب ایشان ساده بودند، پس چرا اسلام را مغلق بسازیم؟ در نتیجه برای تفسیر متون دینی نیازی به علما نیست و می‌توان مستقیماً از قرآن و احادیث استفاده کرد. جریان اصلی علمای اهل سنت اغلب این دیدگاه سلفیه را که در کتابهای عمده آنان بر آن تأکید شده، به شدت رد کرده و آن را موجب گمراهی مسلمانان می‌دانند. در حالی که نوشته‌های محمد اسماعیل دهلوی به خصوص در کتاب *تقویة الایمان*، جایگاه رسمی علما در تفسیر متون دینی را مورد تردید قرار می‌دهد، اما بعضی دیگر از سایر آثار او، برای درک معنای درونی احادیث یا «مقصود الحدیث» و اصلاح اشتباهات عوام در درک معنای درونی قرآن به کار می‌رود. بنابراین در اینجا ما با یک تناقض روبه‌رو هستیم: از یک سو محمد اسماعیل دهلوی جایگاه رسمی علما در تفسیر متون دینی را مورد تردید قرار می‌دهد و از سوی دیگر در سایر نوشته‌هایش، راهنمایی‌هایی برای درک معنای واقعی قرآن و حدیث ارائه می‌دهد که خود نشانه نیاز به علما به عنوان واسطه میان متون دینی و عوام مسلمانان است.

دیدگاه محمد اسماعیل دهلوی در ارتباط با امکان درک مستقیم آموزه‌های دینی توسط مردم موضوعی است که توسط سایر روحانیان نزدیک به دیدگاه سلفی تکرار شده است. در جهت درک این دیدگاه، باید نقطه نظرات روحانیان سلفی در ارتباط با سنت آموزش و تفسیر متون دینی و همچنین پاسخ علمای مذاهب چهارگانه در مقام مخالفت با آنان، مورد بررسی و کاوش قرار گیرد. در یک سوی این منازعه، اندیشه





علمای اهل سنت قرار گرفته است که این گروه جریان اصلی و غالب فقهی در جهان اسلام را تشکیل می‌دهند و معتقدند تفسیر متون دینی کار ویژه اندیشمندان آموزش دیده در حوزه علوم دینی است. در سوی دیگر، جریان حداقلی ولی تأثیرگذار سلفیه ایستاده است که مخالف گسترش و تقویت جایگاه نهاد علما به عنوان سخنگو و مفسر رسمی دین بوده و خواستار اعتماد به توانایی عموم مسلمانان برای درک و تفسیر مستقیم متون دینی می‌باشد.

منازعه در ارتباط با واگذاری مستقیم درک و تفسیر متون دینی به توده مردم و یا قبول قدرت انحصاری تفسیری علما، بخشی از یک مناقشه دیرپا در جهان اسلام است. در یک سوی مناقشه منتقدانی قرار دارند که مخالف تبدیل علما به یک نهاد دینی که عملاً میان رابطه خدا و عموم مسلمانان ایستاده‌اند، هستند و در سوی دیگر مناقشه، کسانی قرار گرفته‌اند که نیاز حقیقی به تخصص در متون دینی برای درک شرایط زمان و مکان و مستندسازی روایات را مطرح می‌کنند. سؤال مقاله حاضر آن است که چالشی که توسط روحانیان سلفی برای شکستن انحصار تفسیری علما شکل گرفت، تا چه اندازه توانست در میان حلقه علمای سلف‌گرا تا عصر حاضر پایدار و همه جانبه باقی بماند و آیا اساساً از منظر سلف‌گرایان، اسلام آن گونه که ادعا می‌کنند، دینی است که به آسانی می‌تواند توسط عوام مسلمانان درک شود؛ زیرا ذات متون دینی نشان می‌دهد که حداقل در بخشهای خاصی از متون دینی، نیاز شدید و ضروری به توانایی تفسیر محققانه وجود دارد.

اجتهاد و تقلید در نگاه علمای مذاهب عامه اهل سنت و سلف‌گرایان

منازعه درباره ضرورت تربیت و ایجاد طبقه و گروهی خاص در میان مسلمانان که امر تفسیر متون دینی منحصرأً به آنان واگذار شود و باور به امکان درک

ساده و آسان تعالیم دین بدون نیاز به یک واسطه و تفسیرگر، امری دیرپا در جهان اسلام بوده است. به صورت تاریخی، این منازعه از زمان تشکیل مذاهب چهارگانه اهل سنت و رسمیت یافتن طبقه علما به عنوان مفسران انحصاری دین شکل گرفت. بنیادی‌ترین و مشخص‌ترین عنصر این منازعه، این پرسش اساسی بود که چه کسی می‌تواند یا باید تقلید کند و چه کسی حق اجتهاد در متون دینی را دارد.

در اواخر دوره بنی‌امیه و اوایل عصر عباسی، علمای مذهبی خود را با نام «خاصه» می‌نامیدند که وظیفه آنان راهنمایی «عامه» بود که کسانی بودند که در علوم دینی تحقیق و تفقه نمی‌کردند.^۳ در مجموعه‌های روایی بزرگ در قرون دوم و سوم قمری، به عنوان مثال در صحیح بخاری احادیثی وجود داشت که به مسلمانان هشدار می‌داد خداوند مردم را با محروم کردن آنان از علما و واگذار کردن امر آنان به جاهلان عقوبت می‌کند.^۴ علمای اهل سنت قرون اولیه، این حدیث را که کسب دانش وظیفه هر مسلمانی است، این گونه تفسیر می‌کردند که هیچ مسلمانی اجازه ندارد بدون خواستن نظر علما در ارتباط با صحت انجام امری از نظر اسلام، شخصاً به انجام آن مبادرت ورزد.^۵ جایگاه خاص و ویژه علما با شکل گرفتن علم کلام و عرفان در قرون سوم و چهارم قمری و پذیرش این علوم توسط علمای اهل سنت افزایش یافت. شکل‌گیری مذاهب چهارگانه اهل سنت و اعتقاد به الزام تبعیت «عامه مسلمانان» از یکی از مذاهب فوق، در حقیقت پاسخ اندیشمندان مسلمان به آشفتگی به وجود آمده در درک و تفسیر متون دینی و به خطر افتادن خلوص آموزه‌های دینی در سایه این آشفتگی بود. فقهای اولیه الزامی به تبعیت از فقهای برجسته‌تر از خود نداشتند و با رسیدن به حدی از دانش دینی،

3. "The Last Days of al-Ghazzali and the Tripartite Division of the Sufi World", P.97.

۴. صحیح البخاری، کتاب العلم، باب ۱۳.

۵. قوت القلوب، ج ۲، ص ۱۳۰.

مستقل دست به اجتهاد می‌زدند. به تدریج آن گروه از مسلمانان که نمی‌توانستند به دانش عمیقی در علوم دینی دست پیدا کنند، به تقلید از یک عالم دینی شناخته شده در مسائل مذهبی خود پرداختند. یادگیری علم کلام و نیز عرفان مستلزم آموزش گسترده و طولانی بود که باعث می‌شد توده مردم نتوانند به این حوزه وارد شوند و دانش آموختگان این حوزه به تدریج تبدیل به طبقه‌ای خاص در جامعه اسلامی شدند. این امر در تفسیر آن بخش از آیات الهی که با درک صفات و ویژگی‌های الهی سروکار دارند، ضروری‌تر است. نه تنها این دانش به وسیله افرادی که خود را برای مدت طولانی وقف یادگیری آن کرده‌اند، قابل یادگیری است، بلکه هم‌زمان می‌تواند برای آن گروه از مسلمانان که آموزش کافی و عمیق را در این حوزه دریافت نکرده‌اند، گمراه‌کننده باشد. نگرانی‌های علمای مسلمان از درک غلط یا ناقص مسلمانان از اصول فقه و کلام و به تبع آن استنباط‌های غلط، آن‌چنان بود که امام محمد غزالی - که عالمان علم کلام را با عنوان نگهبانان توده مردم معرفی کرده که آنان را از بدعت و شرک محافظت می‌کند - یکی از آخرین کتابهای خود را در زمینه اهمیت منع عوام از آموزش سطحی و کوتاه مدت این علوم نگاشته است.^۶ بنابراین به مردم توصیه می‌شد که حوزه علوم دینی را به علما واگذار کنند و به عنوان یک مسلمان تنها به نیایش خدا و پرداختن به زندگی روزمره مشغول باشند. این امر تنها در ارتباط با علم کلام و فقه صادق نبود. حوزه عرفان نیز از حوزه‌های ممنوعه برای مردم به حساب می‌آمد. به عنوان مثال مطالعه و آموزش آثار ابن عربی که در میان علمای اهل سنت از قرن هفتم قمری تاکنون بسیار محبوب بوده است، بدون همراهی یک عالم دینی برای مردم ممنوع شده بود.^۷ علاوه بر این، تفسیر بخشهایی خاص از آن نیز منحصراً توسط

علما و طلاب برجسته و تنها در مکانهای خصوصی که مردم عادی حضور نداشتند، انجام می‌شد. با شکل‌گیری طبقه علما که کار ویژه آنان تفسیر متون دینی و امر افتاء بود، به تدریج ضرورت تمایز ظاهری میان علما و عوام نیز آشکار گشت. در عصر ایوبی و مملوک در مصر و شام، علما شروع به استفاده از لباس متمایز کردند، تا در مجامع عمومی قابل شناسایی و در دسترس مؤمنان باشند. اگرچه در همان زمان اعتراضاتی نیز نسبت به این عمل وجود داشت، اما این‌گونه توضیح داده می‌شد که لباس متمایز علما باعث می‌شود آنها به راحتی شناسایی شده و عامه مسلمانان بتوانند از دستورات عملی دینی آنان به خصوص در زمان انجام مناسک دینی فشرده همانند حج استفاده کنند.^۸

شکل‌گیری یک سلسله مراتب علمی ساختارمند بیشتر از همه در حوزه افتاء و قضا خود را نشان داد. در اواخر قرن هفتم، جامعه اهل سنت به دور چهار مکتب فقهی که بعداً به مذاهب چهارگانه موسوم شد، مجتمع شده بود. علمای اهل سنت معتقد بودند که همه مسلمانان شامل علما و توده مردم بدون هیچ‌گونه استثنایی باید از یکی از مذاهب چهارگانه تبعیت کنند. این مذاهب و بنیان‌گذاران آنان به عنوان نشانه‌های راه برای مسلمانان توصیف می‌شدند و ادعا می‌شد که هرکسی راه دین را خارج از این چهار مذهب جستجو کند، به انحراف کشیده خواهد شد.^۹ ادعای ایجاد یک مذهب جدید یا استنباط و افتاء خارج از چهارچوب بدنه فقهی موجود مذاهب چهارگانه، امری مناقشه‌انگیز به شمار می‌رفت.

محدود کردن مذاهب فقهی اهل سنت به چهار مذهب، باعث ایجاد یک نظام سلسله‌مراتبی سخت‌گیرانه در میان علما و نیز توده مسلمانان گردید. ملا علی قاری، اندیشمند مکی که از مذهب حنفی پیروی می‌کرد، معتقد بود هر مسلمانی که به درجه تخصص در تفسیر

6. "The Last Days of al-Ghazzali and the Tripartite Division of the Sufi World", P.106.

7. *The Origins of Islamic Reformism in Southeast Asia*, P.43.

۸. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۸، ص ۲۴.

۹. المنتظم، ج ۱۸، ص ۲۴.





متون دینی نرسیده است، باید از یکی از این چهار مذهب پیروی کند؛ زیرا این امر تضمینی برای نیافتادن در ورطه گناه و بدعت است و تنها کسانی خداوند را با حال خوش ملاقات خواهند کرد که از عالمان دینی تبعیت کنند.^{۱۰}

برای علمای اهل سنت این نظام سلسله مراتبی بسته و سخت‌گیرانه تفسیری و افتاء، ابزاری برای کنترل شیوه تفسیری متون دینی در میان علما نیز بود. بدین طریق آنان توانستند اطمینان پیدا کنند که فقها به اجتهادهای بدعت‌آمیز یا عجیب دست نخواهند زد. اگرچه بدنه فقهی که توسط چهار مذهب اهل سنت شکل گرفت و توسعه یافت، از درون قرآن، سنت و شیوه پیامبر و نیز سنت صحابه استخراج شده بود، اما این امر دلیلی بر آن نبود که بعداً هر عالم دینی خود مستقیماً بتواند به عناصر سه‌گانه فوق استنباط کرده و افتاء نماید، بلکه باید از شیوه و سنت تفسیری مذاهب چهارگانه استفاده نماید. در حقیقت سنت دینی مذاهب چهارگانه، ناظر، کنترل‌کننده و در نهایت تصحیح‌کننده تفاسیر فقهی و حقوقی تک تک علما بوده است. بدین طریق اطمینان حاصل می‌شد که اجتهاد آنان از مسیر اصلی دین که در طول زمان نوعی اجماع در ارتباط با آن شکل گرفته بود، به انحراف نرفته است و قابل استناد برای توده مسلمانان خواهد بود. برای علمای قرون میانه تبعیت از مکتبی فراتر از مکاتب چهارگانه، تبعیت از امری منسوخ یا سنتی خلاف قاعده محسوب می‌شد که در محک آزمایش و بررسی فقهی علما قرار نگرفته و به همین دلیل قابل اطمینان به حساب نمی‌آید. در اندیشه علمای اهل سنت، علمای متأخر نباید در صدور فتوا از نظرات فقهی علمای متقدمی که اندیشه‌های فقهی آنان در چهارچوب مذاهب چهارگانه تنظیم و بررسی نشده، استفاده کنند. این علمای متقدم شامل صحابه و تابعان نیز می‌گردید. علمای مذاهب در توجیه نظر خود این‌گونه استدلال می‌کردند که بدین دلیل نمی‌توان

به شیوه فقهی این گروه از علمای متقدم استناد کرد که امکان پذیر نیست، تا دریابیم چه عوامل و عناصری دیدگاه آنان را نسبت به موضوع مورد استناد شکل داده است و چگونه به این استنباط رسیده‌اند.^{۱۱}

همان‌گونه که به تدریج علمای قرون میانه و سپس علمای متأخر رابطه خود را عامه مسلمانان تعریف کرده و ساختارمند نمودند، نظام انحصاری سخت‌گیرانه‌ای را هم در ارتباط با تفسیر متون دینی و امر افتاء ایجاد کردند. نقش علما به عنوان نگاهبانان و پاسداران جامعه اسلامی به گونه‌ای استحکام یافته و غیرقابل اعتراض و حتی سؤال بود که پذیرش یا عدم پذیرش این جایگاه توسط توده مسلمانان حتی موضوع بحث نیز قرار نداشت. در حقیقت کل گفت‌وگوهای مذاهب فراتر از حوزه‌ای بود که عامه مسلمانان بدان راهی داشته باشند. عامه مسلمانان حتی در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند یکی از این مذاهب را انتخاب کنند. توافق کاملی در این زمینه وجود داشت که آنها ملزم به «تقلید» از علمای خود هستند. قرطبی مفسر بزرگ قرن هفتم در این رابطه اقدام به قیاس نیاز نابینا به راهنما و نیاز عوام مسلمانان به علما کرده است.^{۱۲} این یک باور عمومی میان علما بود که «عوام مسلمانان» مذهبی ندارند و مذهب آنان همان مذهب مفتی منطقه محل سکونت ایشان است. به بیان دیگر، آنان باید از مذهب علمای محل زندگی خود تبعیت کنند. بدین طریق برای عامه مردم حتی حق انتخاب مذهب فقهی نیز به رسمیت شناخته نمی‌شد. تنها تعداد کمی از علما معتقد بودند که عوام می‌توانند مذهب فقهی خود را انتخاب کنند، اما این انتخاب باید تحت راهنمایی و هدایت یک عالم دینی انجام گیرد.^{۱۳} در بعضی از متون فقهی قرون میانه اصطلاح «عامه مسلمانان» حتی شامل علمایی می‌شد که از آموزشهای فقهی در سطوح متوسط برخوردار بودند و به این طریق تنها علمای

۱۱. البحر المحیط، ج ۴، ص ۵۷۲.

۱۲. ایقاظ هم‌أولی الأَبصار، ص ۲۴۸.

۱۳. أدب الفتوی، ص ۷۷.

۱۰. ایقاظ هم‌أولی الأَبصار، ص ۵۴.

بلندمرتبه که مستقیماً قادر به استنباط و افتاء شرعی از متون دینی بودند، اجازه انتخاب مذهب را داشتند. به‌رغم تمام سخت‌گیرانه‌های علمای اهل سنت در ارتباط با جایگاه مکاتب و مذاهب فقهی و جایگاه انحصاری علما در تفسیر متون دینی، یک جریان اعتراضی خاص در قرن هفتم ظهور کرد که البته ریشه‌های آن به قرنهای دوم و سوم بازمی‌گردد. این جریان، جایگاه انحصاری فقهای مذاهب را به چالش می‌کشید و بر سادگی درک آموزه‌های دینی تأکید می‌کرد. این منتقدان نوظهور در قاهره و دمشق انحصار تفسیر و انحصار انتخاب مذهب برای علما را به معنای ایجاد طبقه‌ای مجزا در جامعه اسلامی تعریف می‌کردند که لباس متفاوت آنان نیز باعث ایجاد فرهنگ تکبر و تفاخر در میان آنان شده بود.^{۱۴} این گروه از علما که بعداً اندیشه‌های آنان پایه‌های شکل‌گیری جنبش سلفی گشت، ضرورت تقلید از چهار مذهب سنی برای عامه مسلمانان را رد کرده و جایگاه علم کلام در تفسیر متون دینی را مورد انتقاد و تردید قرار دادند.

از عصر صحابه تا پایان سده دوم قمری، جهان اسلام در درون خود دو جریان موازی در حیطه معارف دینی را که در چالش با یکدیگر بودند، تجربه کرد: جریانی که خود را در معرض مواجهه با مسائل روز و افکار و اندیشه‌های متنوع قرار می‌داد و به همین جهت، معرفت دینی را تحول پذیر می‌دانست و جریان دیگری که به واسطه ترس از چنین تحولی تلاش می‌کرد با تکیه بر پابندی به سنت صدر اسلام، از جریانهای عصری فاصله گرفته و آن را نادیده بگیرد. جریان دوم که با نام سلف‌گرایی یا اصحاب حدیث معرفی و شناخته می‌شد، تقابل خود با گروههای مخالف چون معتزله را در سده‌های دوم و سوم به نمایش گذاشت و سپس در قرن هشتم در تقابل افکار ابن تیمیه با اکثریت مذاهب اسلامی تبلور یافت.

گرایش به سنت سلف، در قرن سوم وارد مرحله نوینی

14. Knowledge and Social Practice in Medieval Damascus: 1190-1350, P.104.

شد. در این قرن، اصحاب حدیث، نه تنها شیوه‌های متقدمان خود را در پاسداری از دین کافی نمی‌دانستند، بلکه از جایگاه عقل و اجتهاد کاسته و حتی اصل ضرورت تدوین یک نظام منسجم فقهی را انکار کردند. در واقع، پس از یک دوره نظام دهی به معارف دینی که حتی از سوی اصحاب حدیثی همچون مالک بن انس و شافعی پی گرفته شد، برآمدن کسانی چون احمد بن حنبل در محافل اصحاب حدیث، آغازی برای یک چرخش تند به سوی ابتدایی‌سازی آموزه‌ها و دوری گزیدن از گفتمان عصری بود.^{۱۵} این جریان سلف‌گرا، با نفی گفتمان کلامی و تکیه بر ظاهر آیات و احادیث، سنت فقهی موجود را به چالش طلبیدند.

در قرن چهارم در حالی که فقها به دنبال تألیف آثار در جهت دفاع نظری از مکاتب فقهی خود بودند، نزد برخی دیگر از رجال باورها صورتی به شدت عوام زده یافته بود و موضوع تبعیت از سلف صالح تبدیل به یک منازعه اجتماعی شد. قرن پنجم دوره غلبه یافتن گفتمان سلف‌گرایی در برابر گفتمانهای کلامی و عقل محور بود، تا آنجا که حتی متکلمی اشعری همچون امام الحرمین جوینی که آثار نخستین او مانند *الاشامل و الإرشاد* وجهه‌ای کاملاً کلامی و عقل‌گرایانه داشت و تأویل نصوص در سطح چشمگیری در آنها دیده می‌شد، در اواخر عمر مایل بود از تفکر کلامی فاصله گیرد. اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم قمری، نقطه عطفی مهم در تاریخ سلف‌گرایی به حساب می‌آید. در این سالها، امام محمد غزالی که پیرو مذهب شافعی و اشعری بود و به اندیشه‌های صوفیانه گرایش داشت، به نقد علوم دینی موجود پرداخته، به دنبال نوعی بازگشت به معارف دینی براساس سنت سلف بود. درست یک قرن پس از غزالی، عبدالغنی مقدسی عالم حنبلی شام، نقطه عطفی مهم در سلف‌گرایی ایجاد کرد. فضای حاکم بر زندگی و آثار عبدالغنی به طور عام سلف‌گرایی است که حیطه‌های مختلف آن چون عقیده سلفی، نفی

۱۵. «احمد بن حنبل»، ج ۶، ص ۷۲۶.





تقلید و بازگشت به فقه سلف، بازشناسی سیره نبوی و سیره بزرگان صحابه، و بازشناسی و بازسازی اخلاق فردی و اجتماعی براساس سنن در این آثار مورد توجه قرار گرفته‌اند. از جمله کتاب عمدة الأحكام او نشانگر یک کوشش سلف‌گرایانه برای روی آوردن به منابع اصلی سنت در زمینه مسائل فقهی است.

در شرایطی که شرق جهان اسلام پس از حمله مغول، یک دوره رخوت را تجربه می‌کرد و غرب جهان اسلام با از دست دادن اندلس در شرایطی مشابه بود، مناطق مرکزی جهان اسلام شامل شام و مصر، شاهد یک تنش مضاعف شد. در واقع، از قرن هشتم، عنوان سلفیه به صورت مشخص برای طرفداران بازگشت به سنت سلف صالح به کار می‌رفت. در اوایل همین قرن، ابن تیمیه عالم حنبلی دمشقی، که شخصیتی محوری در تاریخ سلف‌گرایی بوده و می‌توان به عنوان برجسته‌ترین چهره سلف‌گرایی از او نام برد، اندیشه‌های خود را آشکار نمود. ابن تیمیه با بسیاری از رجال شافعی، مالکی و حنفی درگیر شد و بارها به خاطر نوع عقایدش به دادگاه و زندان رفت. از مهم‌ترین اقدامات او مبارزه با آنچه آن را عقاید خرافی می‌دانست، مخالفت با آنچه بدعت می‌شمرد، تکیه بر امر به معروف و نهی از منکر، و اصرار بر فتح باب اجتهاد و نقی تقلید بود، و این جمع میان تمامی خصوصیات بود که پیش‌تر نزد سلف‌گرایان وجود داشت.

ابن تیمیه از اولین کسانی بود که ضرورت وجود طبقه علما به عنوان مفسران انحصاری دین را مورد تردید قرار داد. او این ایده را که قرآن دارای معنایی درونی است که تنها برای گروه اندکی از مردم قابل دسترسی و فهم است، رد کرد و برای اثبات نظر خود به آیه ۱۷ سوره قمر استناد نمود که در آن، قرآن کتابی آسان برای فهم و پندآموزی معرفی می‌گردد: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ»؛ «و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟». او همچنین ایده فلاسفه‌ای همانند ابن‌رشد را

که می‌گفتند پیامبر(ص) علوم خاصی را تنها با دانایان امتش و نه با توده مردم در میان گذاشته است، رد کرد. یکی از طرفداران عقاید ابن تیمیه، ابن‌ابی‌العز حنفی (د ۷۹۲ق)، ساختار طبقاتی ایجاد و پذیرفته شده توسط علمای اهل سنت را که بدنه جامعه اسلامی را به سه طبقه تقسیم کرده بود: «عوام مسلمانان»، «علما» و «عرفا»، به شدت به چالش گرفت. ابن‌ابی‌العز اظهار می‌دارد که مسلمانان در پیشگاه خداوند برابرند و تنها با صفت تقوا تمایز پیدا می‌کنند.^{۱۶}

ابن تیمیه و شاگردانش همچنین به مخالفت با علم کلام که پایه آن بر استفاده از عقل در درک و تفسیر قرآن و سنت بنا شده بود، پرداخته و صحت آن را به شدت رد کردند. البته مخالفت با علم کلام به دوران قبل از ابن تیمیه نیز بازمی‌گردد که مشهورترین چهره این مخالفان ابن قدامه (د ۶۲۰ق) متفکر دمشقی می‌باشد. زمانی که اکثر علمای اهل سنت در پیروی از مکتب فکری اشعری اظهار می‌داشتند که ضروری است علمای مسلمان برای جلوگیری از درک غلط و جسمانی در ارتباط با صفات خداوند در تفسیر قرآن، به خصوص در ارتباط با صفات الهی و وجود او، به تفسیر عقلانی این آیات بپردازند، مخالفانی همچون ابن قدامه اظهار می‌داشتند که خداوند از مسلمانان نمی‌خواهد که به درک عمیقی از این‌گونه آیات مبهم و مناقشه‌انگیز دست پیدا کنند، بلکه مراد از این آیات می‌تواند بر شنوندگان آن بدون راهنمایی علما مشخص شود و درک عمیق‌تر از آیات برای عوام ضروری نیست.^{۱۷}

شایان ذکر است که جریان سلف‌گرایی خاص اهل سنت نبوده و مشابه این جریان در میان شیعیان با درجه بالایی از تشابه وجود داشته است. با پایان یافتن عصر حضور امامان معصوم و آغاز عصر غیبت صغری در سال ۲۱۰ق در چگونگی دستیابی به احکام شرع، دو نوع نگرش پدید آمد: یک نگرش مبتنی بر بسنده کردن به احادیث و عدم تجاوز از آن در دستیابی به احکام

۱۶. شرح العقیده، ص ۹۶.

شرعی بود که چهره‌های برجسته این نگرش در آن دوره، عبارتند از: محمد بن یعقوب کلینی، علی بن بابویه قمی و شیخ صدوق که در گردآوری کهن‌ترین آثار و مجموعه‌های فقهی و حدیثی نیز نقش اساسی داشتند. نگرش دیگر، اجتهاد و استخراج و استنباط احکام از دلیلهای چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل بود. از برجستگان این مکتب می‌توان از شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی نام برد که با نگارش و برجای گذاشتن آثاری در اصول فقه، پایه‌گذار حرکتی نوین و بنیادی در فقه شیعه به شمار می‌روند. نگرش اصولی به فقه به تدریج رونق یافت و بر نگرش نخست چیره شد و تا قرن‌ها، گرایش فقها به استنباط و اجتهاد، بر حدیث‌گرایی صرف برتری داشت.

موج دوم اخباری‌گری در میان شیعیان در قرون ۱۱ و ۱۲ قمری ظهور یافت و محمد امین استرآبادی (د ۱۱۰۳ق) از برجسته‌ترین عالمان اخباری است که باب طعن بر عملکرد مجتهدان را گشود و امامیه را به دو بخش اخباریان و مجتهدان (اصولیان) تقسیم کرد. او اخباری‌گری را راه و روش پیشینیان می‌دانست و معتقد بود که عالمان امامیه در سده‌های نخستین و حتی در عصر حضور، از این شیوه بهره برده، اجتهاد را طرد می‌کردند. محمد امین استرآبادی در کتاب *الفوائد المدنیة* با سرسختی عجیبی به جنگ مجتهدان آمده و تلاش می‌کند، تا حجیت عقل را منکر شود. او مدعی است که عقل فقط در اموری که مبدأ حسی دارند، یا قریب به محسوسات می‌باشند (مثل ریاضیات)، حجیت محسوب شده و در غیر این امور حجیت نیست.^{۱۸} اخباریان متأخر در مقابل اصولیان و فقها جبهه گرفتند و حجیت ظواهر کتاب و سنت نبوی را نفی کردند و قائل به عدم حجیت عقل و عدم جواز اجتهاد و تقلید شدند. مکتب اخباری به عنوان گرایشی از دانش شیعی در حوزه‌های حدیث، فقه، اخلاق و تفسیر، یکی از جریانهای فعال و تأثیرگذار در دانش و فرهنگ تشیع

۱۸. اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار)، ص ۱۷۰.

در قرون اخیر بوده است. این مکتب به التزام و تعصب شدید نسبت به ظاهر همه اخبار و روایات معروف بوده و به همین جهت است که پیروان آن به اخباریان موسوم شده‌اند. اخباریان با استناد به روش و عمل سلف صالح یعنی محدثان و حدیث‌گرایان متقدم، اخبار اهل بیت (ع) را مهم‌ترین مأخذ در عقاید، اخلاقیات و احکام شرعی می‌دانند و به سایر مدارک فقط در صورتی که با احادیث معصومان تأیید شده باشند، استناد می‌کنند. آنان همچنین روشهای اجتهادی و رجالی متأخران، به ویژه آنچه مبنایی جز عقل نداشته باشد، به دیده انتقاد می‌نگرند و حتی استدلالهای عقلی کلامی را که برای تقویت مذهب و در حمایت از عقاید شیعی به کار می‌رود، محکوم کرده و در استنباط احکام، اصول فقه را به گستردگی اصولیان به کار نمی‌برند.^{۱۹} به حکم این مکتب چون حجت و سند منحصر به احادیث است و حق اجتهاد و اعمال نظر هم نیست، مردم موظفند مستقیماً به متون مراجعه کنند و به آنها عمل نمایند و هیچ عالمی را به عنوان مجتهد و مرجع تقلید واسطه قرار ندهند.^{۲۰}

بحث اخباری در چهار قرن اخیر در بستر مباحث فقهی و اجتهاد و تقلید و نه اصول عقاید، جاری بوده است. به این معنی که عالم اخباری به کسی اطلاق می‌گردید که تمایلی به اصول کلی عقلی و شرعی در استنباطات فقهی نداشت و صرفاً براساس نصوص احادیث عمل می‌کرد.^{۲۱} به طور خلاصه، مبادی اصلی اخباری‌گری را می‌توان بدین شرح برشمرد: انکار حجیت عقل و اجماع در فهم احکام دین، تکیه انحصاری بر اخبار و احادیث امامان برای استخراج تکالیف، منع کاربست عقل برای فهم قرآن و انحصار کاربست احادیث امامان برای این منظور، معتبر تلقی کردن تمامی احادیث کتب اربعه شیعه، مخالفت با اجتهاد در فقه و به تبع آن علم اصول فقه، حرمت تقلید از غیر معصوم و لزوم استخراج

۱۹. «پیدایش، سیر تطوّر و تداوم اخباری‌گری»، ص ۱۷۰.

۲۰. اصل اجتهاد در اسلام (ده گفتار)، ص ۱۷۱.

۲۱. اسئلة. یوسفیه، ص ۱۶.





مستقیم تکالیف دینی توسط خود مکلفان، عدم حجیت عقل در ادراک حسن و قبح اشیاء، و عدم حجیت اصل اباحه. اگرچه اخباریان شیعه مشابَهت فراوانی را در اصول اعتقادی خود با سلف‌گرایان سنی نشان می‌دهند، اما در بحث قرآن و فهم آن کاملاً دیدگاهی متضاد دارند؛ اخباریان معتقدند قرآن جز بر پیامبر و امام معصوم قابل درک نیست و بنابراین باید تنها به واسطه احادیث به جا مانده از معصومان تفسیر شود، اما سلف‌گرایان فهم قرآن را حتی برای عوام مسلمانان نیز امکان‌پذیر می‌دانستند.

از دیدگاه سلف‌گرایان، تنها پیامبران توانایی برقراری ارتباط مستقیم با خداوند را دارند. بنابراین تنها گفته‌های آنان می‌تواند مورد وثوق کامل باشد. به همین دلیل برای هرکس دیگری غیرممکن است که چه از طریق دانش فقه و چه از طریق عرفان، به تمام حقیقت دست یابد. این امر شامل حال بنیان‌گذاران مذاهب چهارگانه نیز می‌گردد. تجدید نظر طلبان دیدگاه مصون بودن بنیان‌گذاران مذاهب چهارگانه فقهی از خطا و اشتباه و دسترسی آنان به دانش الهی را مورد تردید قرار می‌دهند؛ دیدگاهی که در کتاب *المیزان* عبدالوهاب شهرانی اندیشمند قرن ۱۰ و ۱۱ قمری بازتاب کاملی یافته است. علمای سلف‌گرای قرون میانه با این استدلال یکی از محوری‌ترین و مهم‌ترین اصول توجیه تقلید در میان مذاهب اهل سنت را مورد حمله قرار می‌دادند.^{۲۲} آنها همچنین مدعی شدند دیدگاه اهل سنت در ارتباط با ضرورت تقلید، در مغایرت با اصل برابری همه مردم قرار دارد که تنها عنصر تقوا می‌تواند میان آنها تمایز ایجاد کند.

مخالفت علمای سلف‌گرا در این دوران همچنین شامل مخالفت با ضرورت تقلید و تبعیت الزامی از یکی از چهار مذهب اهل سنت می‌شد. ابن تیمیه که خود یک حنفی مذهب بود، التزام خود به پیروی از مذهب حنبلی و در موارد خاص فقهی با سایر مذاهب

اهل سنت را ملغی اعلام کرد. شاگردان او نیز در این امر از او تبعیت نمودند. به عنوان مثال شمس‌الدین ذهبی (د ۷۴۸ق) ادعا نمود که «تنها کسانی که قادر به درک علم نیستند - همانند بیشتر علمای دینی عصر ما و یا متعصبان دینی - خود را به پیروی از یک مذهب ملزم می‌کنند».^{۲۳} این گروه از شاگردان ابن تیمیه این سؤال اساسی را مطرح کرده و به بحث گذاشتند که چگونه تنها عالمان دینی که از یکی از چهار مذهب تبعیت می‌کنند، می‌توانند قوانین اسلامی را درک و تفسیر کنند. نکته محوری بحث آنان بر این واقعیت قرار گرفته بود که در قرون اولیه قمری مذاهب وجود نداشتند و با این حال این دوران عصر طلایی مسلمانان به حساب می‌آمد.

منازعه بر سر ضرورت التزام به یکی از مذاهب چهارگانه و حق اندیشمندان مسلمان برای درک مستقل از دین فارغ از چهارچوب مشخص شده توسط مذاهب فوق، در قرن ۱۲ قمری وارد مرحله جدیدی شد. دیدگاههای دینی محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربستان، محمد بن اسماعیل سندی در یمن و شاه ولی‌الله دهلوی در هند را می‌توان نوعی واکنش به نظام سخت‌گیرانه تفسیری ایجاد شده در چهارچوب چهار مذهب اهل سنت دانست. در واکنش به سخت‌گیرانه‌های تفسیری موجود، علمای سلف‌گرا اظهار می‌داشتند که هیچ سنت و شیوه تفسیری نمی‌تواند به عنوان واسطه میان درک مستقیم ما از قرآن و سنت سایه بیافکند و به همین دلیل ضروری است که امت مسلمان خود به مطالعه مستقیم قرآن و استنباط از آن، همان‌گونه که نسلهای اول مسلمانان انجام دادند، بپردازد. در همین راستا علمای سلف‌گرا ضرورت تقلید را نیز مورد تردید قرار می‌دادند. از دیدگاه آنان تقلید فروافتادن در همان مسیر اشتباهی بود که قرآن در آیه ۳۱ سوره توبه، مسیحیان و یهودیان را به آن دلیل مورد سرزنش قرار می‌دهد: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا

22. *The Taqwiyat al-Iman (Support of the Faith) by Shah Ismaail al-Shahid, P.132.*

۲۳. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۴، ص ۴۹۱.

أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند. هیچ معبودی جز او نیست و منزّه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند».

سلفیه و جایگاه عامه مسلمانان در تفسیر قرآن در قرون ۱۳ و ۱۴ قمری

از ابتدای شروع اعتراضات علمای سلف‌گرا به انحصار تفسیری توسط مذاهب چهارگانه، جریان اصلی علمای اهل سنت به مخالفت با آنان پرداخته و خطر موجود در وانهادن تفسیر قرآن به توده‌های مسلمان ورد تقلید را یادآور شدند. از نظر اینان اگر عامه مسلمانان به صورت مستقل و مستقیم و بدون کمک گرفتن از سنت تفسیری مذاهب چهارگانه شروع به مطالعه قرآن می‌کردند، مسلماً در دام خطا و استنباط غلط گرفتار می‌آمدند. علمای مذاهب به سخنان اندیشمندانی همانند عبدالله بن وهب (د ۸۱۲م) استناد می‌کردند که احادیث جز برای علما، می‌توانند گمراه کننده باشند.^{۲۴} علمای مذاهب یادآور می‌شدند که یک مسلمان نمی‌تواند تنها با مطالعه یک حدیث یا آیه‌ای از قرآن، براساس معنای ظاهری آن دست به عمل بزند، بلکه ضروری است ابتدا تمام احادیث مرتبط با یک موضوع مشخص فقهی مورد مطالعه قرار گرفته و تمام آیات قرآنی مرتبط با موضوع شناسایی شود. سپس مشخص شود براساس علم اصول فقه، چگونه این قطعات مجزا می‌توانند در ارتباط با یکدیگر معنای خاصی را آشکار سازند. بنابر این تنها یک فقیه که آموزش کافی در زمینه علم اصول فقه دریافت کرده است، صلاحیت این بررسی را دارد. در قرون ۱۳ و ۱۴ قمری مناقشه «تقلید و اجتهاد» در میان اهل سنت وارد مرحله جدید و جدی‌تری شد. علمای سلف‌گرا

در پاسخ به منتقدان خود که بر ضرورت تفسیر و افتاء توسط متخصصان علوم دینی تأکید داشتند، استدلال نمودند که مسلمانان صدر اسلام به‌رغم اینکه در عصری زندگی می‌کردند که هنوز مذاهب چهارگانه شکل نگرفته بود و از آموزش‌های عمیق دینی در امر درک متون دینی برخوردار نبودند، به درکی از آموزه‌های دین دست یافتند که تبدیل به سمبلی برای نسل‌های بعدی مسلمانان شدند.

سلف‌گراها همچنین این باور را که مسلمانان هرگز نباید تنها بر مبنای حدیث پیش از آنکه براساس علوم روایة الحدیث و درایة الحدیث مورد بررسی قرار گیرد، دست به عمل بزنند، رد می‌کردند. از منظر علمای مذاهب حتی احادیث صحیح می‌توانست گفتاری منسوخ شده از پیامبر باشد یا اساساً فرمانی کلی باشد که سپس جزئیات آن براساس گفتارهای بعدی مشخص گردیده است. اما سلف‌گرایان استنباط می‌کردند که در شرایطی که در صدر اسلام اولین نسل از مسلمانان به سادگی بر مبنای آنچه مستقیماً از پیامبر می‌شنیدند، عمل می‌کردند، نسل‌های بعدی مسلمانان نیز بر همین مبنای براساس احادیثی که می‌شنوند یا مستقل مطالعه می‌کنند، می‌توانند عمل کنند و اگر احتمالاً سپس مشخص گردد فرد مسلمان اشتباه عمل کرده، عمل اشتباه او در پیشگاه الهی قابل بخشش است. ابوالحسن سندی در کتاب حاشیة علی فتح‌القدیر استدلال می‌کند که از آنجا که خداوند و پیامبر او، پیام اسلام را به عرب‌های بی‌سواد کافری ابلاغ می‌کردند که سطح درک آنان با سطح درک مسلمانان امروز تفاوت بسیار داشت، اگر آن شنوندگان اولیه کلام خداوند و پیامبر توانستند با این پیام رابطه برقرار کرده و مسلمان کاملی شوند، نسل‌های بعدی مسلمان نیز این توانایی را دارند.^{۲۵}

علمای سلف‌گرا همچنین بر ایده ضرورت تقلید که مذاهب چهارگانه بر آن اصرار داشتند، تاخته و اجتهاد

۲۵. یفاظ همم أُولی الأَبصار، صص ۵۸ و ۵۹.

۲۴. أثر الحدیث الشریف، ص ۴۴.





را امری بسیار ساده‌تر و امکان پذیرتر از آنچه مذاهب جلوه می‌دهند، دانستند. عالم سلفی یمنی، صنعانی در کتاب *إرشاد النقاد إلی تیسیر الاجتهاد* به تفصیل توضیح می‌دهد که مهارت‌های لازم برای اجتهاد شامل دانش کافی در زبان عربی، آشنایی با علوم قرآن و حدیث و آشنایی با مقدمات اصول فقه آن‌چنان که ادعا می‌شود دشوار نبوده و به همین دلیل ضرورتی بر پیروی کورکورانه از مذاهب چهارگانه وجود ندارد. از منظر او، اگر امکان برقراری ارتباط با آموزه‌های دینی تا این اندازه دشوار است، چرا توده‌های مسلمان در زمان قرائت قرآن مکرر متأثر شده و به گریه می‌افتند. او سپس اظهار می‌دارد که این امر می‌تواند نشانه‌ای بر این ادعا باشد که توده‌های مسلمان قرآن را بهتر از بسیاری از علما درک می‌کنند.^{۲۶} استدلال‌های صنعانی توسط سایر علمای سلف‌گرا از جمله محمد اسماعیل دهلوی در کتاب *تقویة الإیمان* که در مخالفت با زیارت قبور و درخواست شفاعت نگاشته شده، تکرار گردید. در همه این آثار بر سهولت و امکان پذیری اجتهاد و عدم ضرورت و صحت تقلید کورکورانه تأکید گردیده است.

مخالفت سلفیه با ضرورت وجود طبقه علما به عنوان مفسران انحصاری دین: مجادله‌ای بنیادین یا مخالفتی ظاهری

جریان ضد علمایی در قرون ۱۳ و ۱۴ قمری و اعتماد به توده مردم به عنوان مفسران مورد وثوق متون دینی، باید به عنوان ابزاری تبلیغاتی در دست علمای سلف‌گرا انگاشته شود. این هجوم ضد علمایی در حقیقت تلاشی برای زیر سؤال بردن اقتدار و انحصار تفسیری به شدت نهادینه شده در دست علمای مذاهب چهارگانه و محروم کردن سایر مسلمانان از هرگونه ورود و مذاقه در این حوزه و نیز اعتراض به بعضی از تفاسیری بود که سلف‌گرایان آن را مخالف آیات و

احادیث متقن می‌دیدند. اما آن‌گونه که در صفحات آینده به آن پرداخته می‌شود، این اعتراضات هرگز نه می‌خواست و نه می‌توانست اصل ضرورت وجود نهاد علما را به چالش بکشد و هرج و مرج تفسیری را با وانهادن درک متون به تک تک مسلمانان بدون توجه به قواعد اصول فقه سبب شود. بنابراین، اعتراض سلف‌گرایان بر ضرورت تقلید و فراخوان آنان برای آزادسازی امر اجتهاد که توسط تجدید نظر طلبانی چون ابوالحسن سندی بیان می‌شد، نه درخواستی برای کنار گذاشتن یکپارچه مذاهب چهارگانه و نه بازگذاشتن کامل و بدون محدودیت تفسیر متون دینی بود. نه سندی و نه همفکران او نمی‌توانستند به صورت آزادانه تنها بر مبنای نصوص و بدون توجه به هرمنوتیک شکل دهنده چهارچوب اصول فقه عمل کنند. مخالفت آنان با تقلید در حقیقت اعتراض به دیدگاه غیر منعطف مذاهب چهارگانه به عنوان مراجع انحصاری تفسیری و مقاومت شدید آنان در پذیرش وجود خدشه و خطا در بعضی از تفاسیر و آراء موجود حتی در صورت ارائه شواهدی از قرآن و سنت بوده است.

سندی یک اندیشمند و پیرو مذهب حنفی بود. ولی او زمانی که به این نتیجه رسید که بعضی از قوانین اسلامی به درستی مورد تفسیر قرار نگرفته‌اند، از مذهب حنفی برائت جست. یکی از مشخص‌ترین اصول اعتراضی سندی مربوط به وجوب بالا بردن دستها در نماز قبل و بعد از رکوع بود که در مغایرت با تعداد زیادی از احادیث صحیح قرار داشت. برای مثال او حدیثی را از مسند ابن حنبل نقل می‌کند که یحیی بن سعید، از قبیسه بن حلب و او نیز از پدرش نقل کرده است که گفت: من پیامبر(ص) را دیدم که نمازش را با گرداندن سرش به سمت راست و چپ به پایان برد و نیز دیدم که در نماز دستهایش را بر سینه می‌گذاشت.^{۲۷}

سندی در تلاش بود تا روشن سازد، چرا او معتقد

است یک بار دیگر مسلمانان می‌توانند در جایگاه صحابه و تابعان قرار گیرند؛ دوره‌ای که هنوز مذاهب شکل نگرفته بودند و بنابراین مسلمانان قادر بودند بر مبنای احادیثی که به آنها دسترسی داشتند عمل کنند. در حقیقت تمسک به این دوره زمانی و شیوه عمل مسلمانان، تنها ابزاری بود که سندی و همفکران او در دست داشتند، تا دیدگاههای علمای مذاهب را در جهت ضرورت وفاداری کامل و بی‌چون و چرا به مذاهب چهارگانه و پیروی از شیوه تفسیری آنان، مورد سؤال و انتقاد قرار دهند. باورمندان و علمای مذاهب چهارگانه در مقام پاسخ‌گویی به اعتراضات موجود اظهار می‌داشتند که بنیان‌گذاران مذاهب چهارگانه همه متون مرتبط با موضوعاتی همانند بالا بردن دستها در قبل و بعد از رکوع را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، که این تجزیه و تحلیل شامل همه آن مواردی نیز می‌شود که دربرگیرنده شواهد متناقض است و در نهایت بر مبنای همه شواهد حکم به وجوب یا عدم وجوب داده‌اند. بنابراین بر مسلمانان تنها فرض است که به جای تلاش برای یافتن آیات و احادیث مرتبط با یک موضوع که هرگز نمی‌تواند تبدیل به مطالعه و مذاقه‌ای همه‌جانبه گردد، از مسیر از پیش هموار شده توسط مذاهب پیروی کنند. همچنین، با تنزل دادن اقتدار و صلاحیت علمی پدیدآورندگان مذاهب و تشویق مسلمانان به دنباله روی از شیوه صحابه و تابعان در عصر پیش از تشکیل مذاهب چهارگانه بود که تجدید نظر طلبانی همچون سندی و همتای هندی او شاه ولی‌الله دهلوی می‌توانستند خواهان بازنگری در جایگاه و صلاحیت مذاهب گردند.

این واقعیت که تلاش سلف‌گرایان برای توانمندسازی توده مسلمانان در امر تفسیر دین، تنها مجادله‌ای کلامی و نه باوری عمیق و همه‌جانبه بوده است، در آثار شاه ولی‌الله به عنوان پیشوا و پیشتاز سلف‌گرایان در جنوب آسیا مشهود است. او بسیار و با اصرار تمام از اندیشمندان مسلمان درخواست می‌کرد که به جای

تبعیت کورکورانه از مذاهب، به مطالعه مستقیم قرآن و حدیث روی آورند. در عین حال او به علمای هند که همانند او دریافته بودند احادیثی وجود دارد که موضع مذهب رسمی حنفی را در قبال بعضی از مسائل و فتاوی دینی، مورد تردید قرار می‌دهد، هشدار می‌داد که از بیان موضع خود نزد عوام خودداری کنند. یکی از این موارد مربوط به مسئله مجادله برانگیز بلند کردن دستها در نماز پیش و پس از رکوع بوده است؛ زیرا او معتقد بود این امر می‌تواند موجب بروز فتنه در میان عوام گردد.^{۲۸} در حقیقت وقتی موضوع مربوط به توده مسلمانان هند می‌شد، شاه ولی‌الله از آنان می‌خواست بدون هیچ مجادله یا تردیدی براساس مذهب حنفی به عنوان مذهب عام مسلمانان هند عمل نمایند. او فتوا داد که برای عامه مسلمانان ممنوع است که تغییر مذهب دهند؛ زیرا نگران بود که در این صورت مسلمانان تغییر مذهب داده نتوانند عالم قابل اعتمادی را برای پاسخ‌گویی به سؤالات خود در منطقه جنوب آسیا بیابند.^{۲۹} وی در همین زمینه با نظر علمای مذاهب عامه همراهی می‌کند که اظهار می‌دارند: «مذهب فرد عامی مذهب مفتی او است».^{۳۰}

بعضی از علمای سلف‌گرای این دوره نیز البته تقلید را به یک اندازه برای علمای و عوام غیرقابل قبول اعلام کردند. یک نمونه از این علما صنعانی است. از دیدگاه او، پذیرش و پیروی از دیدگاه یک فرد بدون علم و اطلاع از دلایل و شواهد فقهی که موجب شکل‌گیری این نظر شده‌اند، غیرمعقول می‌باشد. بنابراین مشکل صنعانی انحصار تفسیری مذاهب و علما نیست، بلکه تقلید بدون حداقل دانایی و بصیرت است. برخلاف سندی و شاه نعمت‌الله، او مشکلی با الزام پیروی از یک مذهب فقهی ندارد، بلکه با تبعیت کورکورانه از احکام فقهی، بدون آنکه تلاشی برای درک مصادر

۲۸. تقویة‌الإیمان، ص ۵۵.

۲۹. همان، ص ۷۹.

۳۰. همان، ص ۱۰۷.





صدور فتاوی شود، مخالفت می‌ورزد.^{۳۱} جنبه مجادله آمیز و شعارگونه و نه بنیادین مخالفت سلفیه با مذاهب و تلاش برای قدرتمند سازی عوام مسلمانان و اعطای حق تفحص در متون و اجتناب از تقلید، در آثار اندیشمند یمنی قرن ۱۹ محمد شوکانی (د ۱۸۳۴م) نمایان است. او در اثری که در مخالفت با مسئله تقلید به نگارش درآورد، تقلید در دین را ممنوع و مذموم اعلام می‌دارد. امری که به نظر می‌رسد به عوام مسلمانان اجازه می‌دهد، تا خود در موضع تفسیر متون قرار گیرند. اما مذاقه در آثار شوکانی آشکار می‌سازد که او ممنوعیت تقلید را تنها برای علما و طلاب مطرح کرده و مورد خطاب او توده مسلمانان نیست. او به صراحت اظهار می‌دارد ممنوعیت تقلید به معنای آن نیست که عامه مسلمانان صلاحیت تفسیر متون را دارند، بلکه آنان باید همانند مسلمانان صدر اسلام رفتار کنند که فردی که نمی‌دانست از فردی که می‌دانست می‌پرسید.^{۳۲} شوکانی فراتر رفته و اظهار می‌دارد که بخش بزرگی از عوام مسلمانان حتی معنای واژه تقلید را نیز نمی‌دانند، بلکه تنها از عرف منطقه خود پیروی می‌کنند.^{۳۳} این موضوع در اثر نور حسن خان هندی (د ۱۹۱۷م)، فرزند صدیق حسن خان مروج آثار و اندیشه‌های ابن تیمیه و شوکانی در شبه قاره نیز تکرار شده است. وی توضیح می‌دهد که عامه مسلمانان در فضای بین تقلید و اجتهاد قرار دارند و این امر به این معنا است که آنان باید از یک عالم دینی قوانین فقهی مرتبط به موضوع خاص را پرس و جو کرده و در ضمن از او بخواهند شواهد و ادله فقهی مرتبط با موضوع را برای آنان کاملاً بیان کند.^{۳۴}

به تدریج در دو قرن اخیر، علمای سلف‌گرا با نگرش علمایی همانند سندی که خواهان بازگشت به شیوه

مسلمانان صدر اسلام در درک و عمل دینی بودند، فاصله گرفته و نفی تقلید را تنها برای کسانی مجاز می‌دانند که به گونه‌ای اهلیت و صلاحیت هرچند ساده و ابتدایی در ارتباط با علم اصول فقه و متون دینی را داشته باشند. مسلماً حتی برای سلف‌گرایان قرن هفتم قمری هم به چالش کشیدن ساختار خشک و غیرمنعطف مذاهب چهارگانه، به معنای حذف سلسله مراتب موجود در یادگیری علوم دینی نبود. ابن تیمیه باور به محدود بودن امر تقلید به مذاهب چهارگانه را زیر سؤال برد،^{۳۵} ولی این به معنای مخالفت با پیروی از یک عالم علوم دینی یا مذهب به صورت کلی نبود. براساس نظر ابن تیمیه، یک فرد مسلمان می‌توانست به بیشتر از یک عالم دینی یا یک مذهب خاص در امور دینی‌اش مراجعه کند، ولی خارج شدن از چهارچوب کلی مذاهب چهارگانه انحراف محسوب می‌شد. از نظر وی حقیقت شریعت نمی‌تواند خارج از چهارچوب این مذاهب باشد. در همین رابطه ذهبی نیز اجازه «اجتهاد مقید» را به کسانی می‌دهد که فقه و اصول را کاملاً مورد مطالعه قرار داده‌اند، اما برای آن گروه از طلاب که هنوز نتوانسته‌اند به مدارج بالای علمی برسند، اجتهاد مقید را ممنوع اعلام می‌کند.^{۳۶} این امر نشان دهنده آن است که او به ضرورت وجود سلسله مراتب علمی در امر تفسیر دین باور داشت.

سلف‌گرایان معاصر و مسئله اجتهاد و تقلید
مذاقه در آثار سلف‌گرایان قرن اخیر نشان دهنده کذب ادعای آنان در مخالفت با تقلید و قدرتمند سازی عامه مسلمانان به عنوان مفسران مستقل متون دینی است. سلف‌گرایان معروف معاصر بر ضرورت وجود مجموعه‌ای از متخصصان علوم دینی مسلط به اصول فقه و تفسیر تصریح نموده‌اند. اما برای نشان دادن تفاوت خود با علمای مذاهب چهارگانه اکثراً از

۳۱. إرشاد النقاد، صص ۷۲ و ۸۱.

۳۲. القول المفید، ص ۴۲.

۳۳. همان، ص ۴۸.

۳۴. القول السدید، ص ۶۶.

۳۵. مجموع الفتاوی، ج ۱۳، ص ۱۳۲.

۳۶. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۹۱.

واژه «اهل علم» به جای واژه علما استفاده می‌کنند. محمد ناصرالدین البانی (د ۱۹۹۹م) به عنوان یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان سلفی قرن ۲۰، به صورت مداوم از طرف علمای معاصر خود به خاطر فتاوی عجیبش که مبتنی بر حدیث و بدون توجه به علم اصول فقه بود، مورد سرزنش و نکوهش قرار داشت. یکی از معروف‌ترین فتاوی خلاف قاعده او، ممنوعیت استفاده از جواهرات برای زنان بود. با همه شهرت او به عنوان یک حدیث‌گرا، معتقد بود: بهتر است عوام مسلمانان از «اهل علم» در موضوعاتی همانند تشخیص احادیث صحیح پیروی کنند. در یک فتوای معروف البانی از علمای مذاهب به خاطر ممنوعیت مراجعه مستقیم به کتاب و حدیث برای عامه مسلمانان و ضرورت وجوب تقلید انتقاد می‌کند.^{۳۷} اما در جای دیگر، در ارتباط با موضوع «دانش» مسلمانان را به دو گروه تقسیم می‌کند: آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند. بلافاصله تأکید می‌کند که غیرمتخصصان باید به متخصصان مراجعه کرده و از آنان نظر مشورتی بخواهند.^{۳۸} همچنین از افرادی که در زمره اهل علم قرار ندارند، می‌خواهد استنباطات خود را از متون دینی، تا زمانی که صحت آن را فردی از طبقه علما تأیید نکرده است، برای دیگران نقل نکنند.^{۳۹}

محمد بن صالح عثیمین از دیگر سلف‌گرایان برجسته معاصر سعودی و از شاگردان بن‌باز در تعریف شرایط اجتهاد شروط خاصی را بیان می‌دارد:

- ۱- فرد باید بر آیات و احادیث مرتبط با موضوع حکم تسلط داشته باشد.
- ۲- دانش تشخیص احادیث صحیح و ضعیف که شامل برخورداری از علم روایة الحدیث و علم استنباط می‌گردد.
- ۳- نسبت به ناسخ و منسوخ و اجماع آگاهی کافی

داشته باشد.

- ۴- از آنچه که باعث تفاوت در فتاوی و احکام همانند تخصیص و تقیید می‌شود، دانش کافی داشته باشد.
- ۵- تسلط کامل به زبان عربی داشته و بر علم اصول فقه نیز مسلط باشد.
- ۶- توانایی استخراج حکم از شواهد فقهی را داشته باشد.^{۴۰}

توجه به موارد شش‌گانه فوق که تقریباً همان اصول مورد قبول علمای سایر مذاهب است، مشخص می‌سازد اجتهاد تنها برای کسانی که سالها وقت و عمر خود را صرف یادگیری علم فقه و حدیث و دانش عربی کرده‌اند، امکان پذیر است و سایر افراد راهی به آن ندارند. او فراتر رفته اظهار می‌دارد حتی در صورت مطالعه گسترده نیز گاهی یک فرد می‌تواند در یک شاخه خاص از علم فقه یا در یک موضوع فقهی خاص به اجتهاد برسد، اما در سایر شاخه‌ها یا موضوعات مقلد باشد.^{۴۱} عثیمین همچنین اظهار می‌دارد زمانی که در یک موضوع خاص فقهی شواهد و مصادیق فقهی مرتبط با موضوع برای یک مجتهد مشخص نیست، ضروری است تا به تقلید از سایر مجتهدان بپردازد. پس بنابراین تقلید برای دو گروه ضروری است: عامه مسلمانان که توانایی برخورداری از دانش شریعت بر حسب شروط شش‌گانه فوق را ندارند و همچنین بر مجتهدان در شرایطی که قدرت استنباط فقهی در یک موضوع خاص را ندارند.^{۴۲}

شیخ محمد منجد دیگر روحانی بلندپایه جنبش سلفی در عربستان و بنیان‌گذار سایت Islamqa.info که یکی از معروف‌ترین وب‌سایت‌های پاسخ‌گویی به سؤالات مرتبط با مکتب فکری سلفیه می‌باشد، پیروان مذاهب را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که در چهارچوب مذهب خود به اجتهاد رسیده‌اند

40. *Ijtihad and Taqlid*.

41. *Ibid*.

42. *Ibid*.

۳۷. فتاوی شیخ الألبانی، ص ۴۳۲.

۳۸. همان، ص ۴۳۹.

۳۹. همان، ص ۱۷۰.





و گروه دیگر که شامل مقلدان می‌باشند که در مقام تبعیت کامل از مذهب خویش قرار دارند. وی معتقد است: اگر فردی در چهارچوب مذاهب چهارگانه اهل سنت به درجه اجتهاد برسد، به این معنا نیست که باید ضرورتاً از تمام نظرات امام مذهب خود تبعیت نماید، بلکه در مواردی که وی به شواهدی دست پیدا کند که مخالف نظر امام مذهب خود باشد، می‌تواند به نظر امامان سایر مذاهب و حتی به نظر خود براساس شواهد مکشوفه عمل نماید. منجد تأکید می‌کند که آنچه مذموم می‌باشد، تبعیت کورکورانه از یک مذهب خاص در مواردی است که شواهدی خلاف رأی صادره از سوی آن مذهب وجود دارد. بنابراین منجد نیز اجازه اجتهاد را تنها برای «اهل علم» تجویز کرده که توانایی علمی و فقهی یافتن نظرات غیر موافق با دیدگاه ائمه چهارگانه را دارند و در این میان «عوام» تنها در موضع تقلید محض قرار می‌گیرند و باید از فردی که مجتهد است، تقلید کنند.^{۴۳} او نیز تأکید می‌کند که مذهب فرد عامی، مذهب مجتهد او است.^{۴۴} شیخ محمد عباسی عالم سلفی سوری، مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: گروه اول که آنان را جاهل می‌نامد و آنان توانایی درک معنای قرآن و حدیث را ندارند. گروه دوم اهل علمی هستند که به واسطه توانایی درک معنای قرآن و حدیث بر نحوه صدور احکام از نصوص تسلط دارند. گروه سوم نیز در حد میان دو گروه فوق قرار دارند که حد متوسطی از دانش، آگاهی، درک و قدرت تعمق را دارا هستند، اما در عین حال توانایی استنباط احکام را به صورت مستقیم از نصوص ندارند. این گروه می‌توانند با ارزیابی نظرات اهل علم براساس شواهد ارائه شده، بهترین نظرات را انتخاب کنند. عباسی گروه اول را مقلدون، گروه دوم را مجتهدون و گروه سوم را متبعون می‌نامد. افراد گروه اول مکلف به تقلید از یک

مجتهدند. وظیفه گروه دوم استنباط احکام و راهنمایی مردم برای تبعیت از احکام می‌باشد و وظیفه گروه سوم نیز اتباع از شواهد شرعی است که براساس مطالعه آثار اهل علم به آن دست یافته‌اند.^{۴۵}

یکی از برجسته‌ترین شاگردان البانی، اندیشمند یمنی، مقبل بن هادی وادعی بود. او در پاسخ به سؤال گروهی از دانشجویان مسلمان آمریکایی که چگونه علوم دینی را بیاموزند و مشخصاً چه نوع کتابها و آثاری برای مطالعه به آنها توصیه می‌شود، از پاسخ مستقیم طفره رفته و تنها به آنان توصیه کرد به عربستان سعودی مسافرت کرده و علوم دینی را نزد افرادی همانند البانی و بن باز مفتی اعظم سعودی فراگیرند و اگر مسافرت برای آنان امکان پذیر نیست، با آنان نامه نگاری کنند. در نهایت اگر این امر نیز ممکن نبود، این مسلمانان باید به جای خودآموزی علوم دینی از علمای محلی استفاده کنند.^{۴۶}

سلف‌گرایان مصری نیز همانند سلف‌گرایان سعودی، یمنی و سوری بر ضرورت اجتهاد و رد تقلید تأکید کرده‌اند. آنان همچنین نفی و نادیده گرفتن آن گروه از قوانین دینی را که آیات و احادیث مغایر با آنها وجود دارد، الزامی دانسته‌اند. در عین حال این گروه از سلف‌گرایان بر وجود سلسله مراتب دانش علمی در میان علما تأکید کرده‌اند. محمد بن احمد بن اسماعیل مقدم عالم عالی‌رتبه سلفی مصری است که تحصیلات علوم دینی خود را در عربستان به انجام رساند. او در کتاب معروف خود با نام *حرمة اهل العلم* صفحات زیادی را به اهمیت توجیه جوانان و طلاب مسلمان به یادگیری مستقیم علوم دینی از علمای صاحب صلاحیت و خودداری از خودآموزی دینی اختصاص داده است که این در مغایرت با دیدگاههای علمای متقدم سلف‌گرا است. مقدم توضیح می‌دهد که مطالعه کتب علوم دینی مستقیماً زیر نظر یک عالم دینی، نه

45. *When Is Ijtihad or Taqlid Binding?*

۴۶. *تحفة المجیب*، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

43. *Is it obligatory to follow a particular madhhab*, A.

44. *Imitation (taqleed)*, B.

تنها برای کسب درک صحیحی از متون فقهی، ضروری است، بلکه برای نهادینه کردن تقوا و فراگیری شیوه رفتاری یک عالم دینی نیز اهمیتی حیاتی دارد. او در مخالفت با شیوه آموزش علوم دینی از طریق کتابهای مخصوص آموزشی و کاستهای صوتی هشدار می‌دهد که این باوری غیرمعقول و غیرقابل پذیرش است که بتوان به درک صحیح و دقیقی از علوم اسلامی از طریق مطالعه فردی متون دینی یا گوش دادن به سخنرانیهای مذهبی دست یافت.^{۴۷} شیوه علمای سلف‌گرای مصری مشابهت قابل توجهی با مدل ارائه شده توسط نور حسن خان هندی دارد که در آن علما باید براساس اجتهاد خود از متون دینی عمل کنند و طلاب علوم دینی باید براساس شواهد ارائه شده توسط علما در هر موضوع خاص، خود به انتخاب موضع صحیح تفسیری و فقهی بپردازند؛ یعنی حق انتخاب رأی عالم خاصی را براساس درک و استنباط خود دارند. در ضمن عامه مسلمانان نیز باید به صورت انحصاری از راهنمایی‌های یک عالم خاص دینی بهره ببرند.

احمد فرید دیگر عالم دینی سلفی مصری معتقد است یکی از پایه‌های سلف‌گرایی «اتباع» می‌باشد. این بدین معنا است که هرکسی که فاقد صلاحیت لازم برای اجتهاد در متون دینی است، باید از یک اهل علم براساس شواهد و استناداتی که از قرآن و سنت ارائه می‌دهد، تقلید کند. وی همچنین در مواردی که اختلاف نظر علما در مورد خاصی بسیار گسترده بوده و شواهد متقن فقهی نیز درباره امر مورد اختلاف وجود ندارد، اجازه تقلید محض بدون ضرورت درخواست شواهد فقهی را به مسلمانان می‌دهد.^{۴۸}

جالب توجه آنکه مطالعه آثار تندروترین علمای سلف‌گرای معاصر نیز آشکار می‌کند آنان بر این باور عمومی اهل سنت که «مذهب عوام مسلمانان، مذهب عالم دینی مورد رجوع آنان می‌باشد»، صحه

گذارده‌اند. به عنوان مثال محمد منجد و عثیمین اظهار داشته‌اند حتی دانشجویان علوم دینی که به مرحله اجتهاد نرسیده‌اند، الزاماً باید از یک عالم دینی زنده یا مرده تقلید کنند و عوام مسلمانان باید از عالمی که تصور می‌کنند نسبت به سایر علمای منطقه زندگی خود صاحب صلاحیت بیشتر است، تبعیت کنند.^{۴۹}

نتیجه‌گیری

۱. مناقشه شکل گرفته میان علمای طرفدار حفظ وضع موجود در چهارچوب مذاهب اهل سنت و تجدید نظر طلبان سلفی که در قرن هفتم قمری آغاز شد و در سه قرن اخیر به اوج خود رسید، اگرچه ظاهراً حول محور این ایده بود که آیا آموزه‌ها و احکام اسلام به آسانی قابل فهمیدن است یا خیر، اما در عمل نشان داد، فراتر از آنکه نگرانی اصلی آن آسانی یا سختی درک آموزه‌های دینی و قدرتمند سازی عوام مسلمانان برای درگیر شدن مستقیم با متون دینی باشد، محصول درگیری داخلی میان علمای اهل سنت بوده است.

۲. انحصار شکل گرفته در تفسیر متون دینی و محدود سازی مذاهب فقهی به چهار مذهب و نیز عدم پذیرش وجود خطا و اشتباه در نظریات امامان مذاهب، ریشه‌های اصلی اعتراض سلف‌گرایان اولیه و معاصر بوده است که خود را در قالب منازعه تقلید و اجتهاد نشان داد.

۳. مسلماً محمد اسماعیل دهلوی، شوکانی، سندی و حتی سلف‌گرایان معاصر چون بن‌باز و البانی به‌رغم اینکه خواهان آزاد سازی اجتهاد و خودداری از تقلید کورکورانه بودند، اما هرگز در عمل نمی‌توانستند بپذیرند درک علما و عوام از دین می‌تواند به یک اندازه دقیق و درست باشد و به این شیوه، هرج و مرج تفسیری را دامن بزنند.

۴. مقاله حاضر نشان داد مشکل این گروه از تجدید

۴۷.الإعلام، صص ۳۳۶-۳۴۵.

۴۸.السلفية قواعد و أصول، صص ۳۳-۳۵.

۴۹.کتاب العلم، صص ۱۵ و ۲۰۵.





نظر طلبان دینی مسئله تقلید نیست، بلکه تقلید از یک مذهب خاص به صورت اجباری است. با تفسیری که آنها از اهل علم ارائه می‌دهند، اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان مقلد محسوب می‌شوند؛ ولی نه مقلد یکی از مذاهب چهارگانه به صورت انحصاری، بلکه تبعیت از اهل علمی که به آن دسترسی داشته و از صلاحیت علمی او اطمینان دارند. در عین حال منازعه تقلید و اجتهاد و فراخوان توانمندسازی عوام مسلمانان

از یک وضوح و استمرار در میان سلف‌گرایان به خصوص سلف‌گرایان معاصر برخوردار نبوده و تقریباً همه آنها در نهایت به این نکته مستقیم یا غیرمستقیم اذعان کرده‌اند که «عوام مسلمانان» نه می‌توانند و نه شایسته است که درگیر استنباط احکام به صورت مستقیم از نصوص شوند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن‌ابی‌العز، محمد بن علی، شرح العقیبة، عمان، دارالاسلامیة، ۱۹۹۸م.
- ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، قاهره دارالمکتبة توفیقیة، بی تا.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
- البانی، محمد ناصرالدین، فتاوی شیخ الألبانی، قاهره، مکتبة تراث الاسلامی، ۱۹۹۴م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارطوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
- پاکتچی، احمد، «احمد بن حنبل»، در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ش.
- جعفریان، رسول، اسئلة یوسفیة: جدال اندیشگی تفکر شیعه اصولی با اخباری (مکاتبات میر یوسف علی استرآبادی و شهید قاضی نورالله شوشتری)، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- دهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی، تقویة الإیمان، ترجمه به عربی: علی حسنی ندوی، دمشق، دار وحی القلم، ۲۰۰۳م.
- ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۹۸م.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، البحر المحیط فی أصول الفقه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۰م.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیة الکبری، قاهره، هجر، ۱۹۹۲م.
- سندی، محمد حیاة، فتح الغفور فی وضع الأیدی علی الصدور، مدینه، مکتبة الغرباء الأثریة، ۱۴۱۹ق.
- شوکانی، محمد بن علی، القول المفید فی أدلة الإجتهد و التقليد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۵م.
- صنعانی، محمد بن اسماعیل، إرشاد النقاد إلی تیسیر الإجتهد، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۹۲م.
- عثیمین، محمد بن صالح، کتاب العلم، ریاض، دارالشریاء، ۲۰۰۲م.
- عوامة، محمد، أثر الحدیث الشریف فی إختلاف الأئمة الفقهاء، قاهره، دارالسلام، ۱۴۰۷ق.
- فائز، قاسم، و محمد شریفی، «پیدایش، سیر تطوّر و تداوم اخباری‌گری»، مجله کتاب قیوم، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ش.
- فرید، احمد، السلفیة قواعد و أصول، اسکندریه، دارالخلفاء الراشدين، ۲۰۱۱م.
- فلّانی، صالح بن محمد، إیقاظ همم أولی الأبصار للإقتداء بسید المهاجرین و الأنصار، بیروت، دارالمعرفة،

۱۹۷۸م.

- قنوجی، علی بن حسن، *القول السدید فی أدلة الإجتهد و التقلید*، بیروت، دار ابن حزم، ۲۰۰۰م.
- مطهری، مرتضی، *اصل اجتهاد در اسلام* (ده گفتار)، در: *مجموعه آثار*، ج ۲۰، تهران، صدرا، ۱۳۹۱ش.
- مقدم، محمد بن احمد، *الإعلام بحرمه أهل العلم و الإسلام*، اسکندریه، دارالخلفاء الراشدين، ۲۰۰۹م.
- مکی، محمد بن علی، *قوت القلوب فی معاملة المحبوب*، قاهره، مطبعة الأنوار المحمدية، ۱۹۸۵م.
- نووی، یحیی بن شرف، *أدب الفتوی و المفتی و المستفتی*، دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۸م.
- همدانی و ادعی، مقبل بن هادی، *تحفة المجیب علی أسئلة الحاضر و العریب*، صنعاء، دار الآثار، ۲۰۰۰م.
- Al-Maqdisi, Ibn Qudama, *kutub ahl al-kalam*, ed. and transl. George Makdisi, Centre of Speculative Theology, London, Luzac, 1962.
- Al-Munajjid, Muhammad, *Imitation (taqleed), following the evidence (daleel) and was Ibn Hazm a Hanbali*, 2016, in: <https://islamqa.info/en/23280>.
- Al-Munajjid, Muhammad, *Is it obligatory to follow a particular madhhab*, 2016, in: <https://islamqa.info/en/21420>.

- Al-'Uthaymin, Muhammad ibn Saalih, *Ijtihad and Taqlid*, 2016, in: <http://sunnahonline.com/library/fiqh-and-sunnah/777-ijtihad-and-taqlid#h5-the-place-of-taqlid>.
- Azyumardi Azra, *The Origins of Islamic Reformism in Southeast Asia: Networks of Malay-Indonesian and Middle Eastern Ulama in the Seventeenth and Eighteenth Centuries*, Honolulu, University of Hawaii Press, 2004.
- Brown, Jonathan A. C, "The Last Days of al-Ghazzali and the Tripartite Division of the Sufi World", *Muslim World*, Vol. 96, No.1, 2006.
- Chamberlain, Michael, *Knowledge and Social Practice in Medieval Damascus: 1190-1350*, Cambridge, Cambridge University Press, 1994.
- Eed Abbaasee, Muhammad, *When Is Ijtihad or Taqlid Binding?* 1999, in: <http://www.sahihmuslim.com/sps/sp.cfm?subsecID=mnj06&articleID>.
- Metcalf, Barbara D, *The Taqwiyyat al-iman (Support of the Faith) by Shah Ismaail al-Shahid*, in: Metcalf (ed.), *Islam in South Asia: In Practice*, Princeton, Princeton University Press, 2009.

